

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تذکر چند نکته

دلیل دیگر شیخ(ره) بر ضمان؛ یعنی «قاعده لا ضرر» را برای جلسه بعد مطالعه فرمایید. مرحوم شیخ(ره) وجه استدلال به این قاعده را بیان نکرده است. وجه استدلال به این قاعده را محقق اصفهانی(ره) در حاشیه مکاسب، ج 1، ص 324 بیان کرده است. همچنین دو تقریب، امام(رض) در کتاب البیع، ج 1، ص 421 آورده‌اند.

نکته اول

قبل از خواندن حدیث؛ چند نکته را عرض کنم. یک نکته راجع به این تقریری است که آقایان قبل از بحث انجام دادید. من تأکید می‌کنم همه در این تقریر شرکت کنید. توقع این نیست که یک نفر از اول تا آخر، خیلی دقیق و صحیح بیان کند. در حوزه‌های قدیم ما، بحث‌های عمیق و مشکل را روز بعد، برخی از فضلا تقریر می‌کردند، و این تقریر؛ هم در تقویت کسانی که تقریر می‌کنند بسیار مؤثر است و هم کسانی که استماع می‌کنند. یکی از آثار بیان و نوشتن، این است که یک نظم فکری به انسان می‌دهد، یک ذهن منسجم برای انسان درست می‌کند، تا بیان نکنید و تا چیزی ننویسید، و به مجرد الفکر؛ ذهن انسجام پیدا نمی‌کند. لذا حتماً هم بر بیان اهتمام داشته باشید و هم بر نوشتن اهتمام داشته باشید و این خیلی خوب بود.

نکته دوم

نکته‌ی دوم این است که بحث خارج، یک بحثی نیست که یک مطلبی را ساده و خیلی پوست کنده؛ بقول بعضی از بزرگان، ساندویچی مطرح کنیم و برویم. این اصلاً بحث خارج نیست. ما از اول بیع شروع کردیم و تا الان به مسأله 13 رسیدیم. اگر بخواهیم به دلیل یک اشاره‌ای کنیم و ردّ شویم؛ الان باید کتاب البیع را تمام کرده باشیم. ولی با این روش اصلاً مسمای بحث خارج هم تحقق پیدا نمی‌کند. اگر واقعا می‌خواهید ملا شوید؛ باید در کلمات عمیق بزرگان مثل محقق اصفهانی، مرحوم امام، مرحوم آخوند و محقق نائینی(رحمهم الله) تأمل و تعمق کرد. کلماتی که امروز برای ما به عنوان سرمایه‌های بزرگی است. اینگونه نبوده که یک خطابه‌ای باشد، این خطابه را نوشته باشند و به ما رسیده باشد. برای هر سطر، ساعتها فکر شده است و چقدر ذهن انسان را قوی می‌کند و به انسان قوت استدلال می‌دهد.

من این ملاک را برای درس خارج عرض می‌کنم؛ اگر درسی شرکت کردید، بعد از یک ماه دیدید یک روزنه‌هایی در ذهنتان باز

می‌شود، خودتان احساس کردید یک قوت بیشتری پیدا می‌کنید، بدانید این درس به شما برای اجتهاد کمک می‌کند. اما اگر درسی باشد که فقط ذهن؛ انباری از مسائلی شود، اما ذهن خودش نتواند ورود به مسائل پیدا کند، این فایده‌ای ندارد. واقعاً تمرکز روی این کلمات و این انظار – خود ما تجربه کردیم – خیلی مؤثر بوده. بزرگان ما همین راه را طی کردند و به مراتب قوی اجتهاد رسیدند. راه هم همین است. این که انسان بخواهد یک خلاصه و اجمالی بیان کند، این اثری برای او ندارد. بعضی از همین تقریراتی که الان در دست ما، محور مسائل عمیق اصولی است، در زمان خودشان می‌گفتند که کاش ما این را نمی‌نوشتیم، این ضعیف است. ببینید آنها ذهنشان و توقعشان بالا بوده، دلشان می‌خواست مطالب خیلی قویتر نوشته شود. پس باید از اینها استفاده کنیم و تا می‌توانیم مطالعه کنیم.

بحث اخلاقی: «ترک دنیا»

در بحار الانوار، ج 67، ص 225، روایتی را از مجمع البیان از پیامبر خدا (ص) نقل می‌کند که «عَنِ النَّبِيِّ (ص) مَنْ كَانَتْ نِيَّتُهُ الدُّنْيَا فَرَّقَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَمْرَهُ وَ جَعَلَ الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ لَمْ يَأْتِهِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا كُتِبَ لَهُ وَ مَنْ كَانَتْ نِيَّتُهُ الْآخِرَةَ جَمَعَ اللَّهُ شَمْلَهُ وَ جَعَلَ غِنَاهُ فِي قَلْبِهِ وَ أَتَتْهُ الدُّنْيَا وَ هِيَ رَاغِمَةٌ» ؛ کسی که هم و غمش دنیا و دنیا طلبی باشد؛ سه مشخصه و سه شاخص دارد. انسان می‌تواند با اینها خودش را محک بزند ببیند که واقعاً همش دنیا هست یا نه؟ یکی «فَرَّقَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَمْرَهُ» ؛ کارهایش متفرق و متشتت و بهم ریخته است. گاهی اوقات از بعضی افراد می‌پرسید چه می‌کنید؟ می‌گوید خودم هم نمی‌دانم چکار می‌کنم. اینکه انسان آرامش ندارد، اضطراب دارد، آدمی که مضطرب است نمی‌داند حرفی را بزند یا نزند، این کار را انجام دهد یا انجام ندهد، این کتاب را ببیند یا نبیند، این غذا را بخورد یا نخورد، اینجا برود یا نرود. البته فکر خیلی لازم است، انسان برای هر امرش فکر کند، اما اگر اینها به صورت متشتت و پراکنده همه وجود او را اشغال کند، مصداق این حدیث است. یک جایی است که انسان باید یک حرفی را برای اسلام بزند، تردیدی ندارد، نباید توقف کند، نباید تردید کند، باید بیان کند. یک کاری را باید انجام دهد، یک کاری را باید ترک کند، اما اگر واقعاً این مضطرب الامور بود، این معلوم می‌شود که هم و غمش دنیا است.

انسانی که همش آخرت باشد، یک مسیری را می‌گیرد و برای اینکه به همان برسد، هیچ سختی و راحتی، مقام و عدم مقام، علو و غیر علو برایش فرقی نمی‌کند. آن روزی که همه احترامش کنند، با روزی که هیچ کسی احترامش نکنند، فرقی ندارد. یک هدفی را مشخص کرده و به سمت این هدف می‌رود. کسی که یک هدف مشخصی دارد، این طوفانها و باد و غبارها و مشکلات راه، یک آن او را متوقف نمی‌کند. اما کسی که هدفش مشخص نیست و هدفش خدای ناکرده همین دنیا باشد، دنیا طلب باشد، این در این حوادث غوطه ور می‌شود، متفرق الامر می‌شود. لذا انسان اگر هرچه همش را نسبت به دنیا کم کند، امورش خیلی روشنتر است، خیلی آسانتر است، خیلی راحتتر است، راحت‌تر می‌خورد، راحت‌تر استراحت می‌کند، راحت‌تر زندگی می‌کند. گاهی اوقات پیرمردهایی را می‌بینید که عمر طولانی هم کرده‌اند، در یک خانه‌ای بسیار بسیار محدود، هیچ وقت به فکرش نیامده این خانه‌اش را عوض کند. اما گاهی ما یک خانه داریم، می‌خواهیم این خانه را دو تا کنیم، پنج اتاق را ده اتاق کنیم، ده اتاق می‌شود، می‌گوییم باز کم است. من این قضیه را همین اواخر شنیدم برای بعضی از رفقا هم عرض کردم؛

یکی از پیرمردها برای من نقل می‌کردند که محقق اصفهانی (قده) که این همه دقایق در کتابهای این محقق بزرگوار هست و واقعاً عجیب بوده؛ حدود بیست شاگرد تربیت کرد، یکی از آنها محقق خوئی (ره)، یکی مرحوم میلانی (ره)، یکی مرحوم علامه طباطبایی (قده)، یکی مرحوم آقا شیخ حسین حلی (رض) بود. هر کدام ایشان از فحول بودند. می‌گفت در آن خانه‌های نجف، بسیار خانه‌های محقر کوچک، در یک اتاقی زندگی می‌کرد، سر و صدای بچه‌ها هم در آنجا بود. گاهی اوقات خانواده ایشان به ایشان می‌گفتند که شما به این بچه‌ها بگویید سر و صدا نکنند و مشغول نوشتن بود و مشغول فکر بود.

حالا ما می‌گوییم باید یک اتاق انحصاری داشته باشیم، میز مطالعه داشته باشیم، هیچ کس اطراف ما سر و صدا نکند. مگر می‌خواهیم عالم خلق کنیم؟! این ریشه‌اش همین است. کسی که واقعاً فکرش این باشد که می‌خواهم خدا را بشناسم، احکام خدا

را بشناسم، ذخیره‌ای برای قیامت هم درست کنم، این وقتی روی حدیث فکر می‌کند، یا روی یک مبحث علمی فکر می‌کند، همه دنیا هم به او توجه کند، حاضر نیست به آنها توجه کند. تفرق امر پیدا نمی‌کند. اگر واقعا بخواهیم فکرمان یک فکر آرامی شود، باید دنیا طلبی را کم کنیم، آن را رها کنیم. نمی‌گویم حالا انسان، زاهد باشد، از گرسنگی قدرت راه رفتن نداشته باشد، نه، به اندازه‌ی کفاف، انسان از دنیا استفاده کند، اما دنیا طلبی نباشد. معنای دنیا طلبی این است که هر روز انسان فکر کند یک لباسی داشته باشد، یک منزلی داشته باشد، یک شرایطی داشته باشد، یک اعتباری داشته باشد، اینها می‌شود دنیا طلبی. دومین شاخصه دنیا طلبی: «وَجَعَلَ الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ»؛ از خصوصیات دنیا طلبی این است که همیشه فقیرترین مردم است.

«فقر» در اینجا؛ «فقر مالی» مراد نیست. شما ببینید یک کسی که می‌خواهد به مقام ریاست جمهوری برسد، برای مقام دست و پا می‌زند، در همه جای دنیا، وقتی ایام انتخابات می‌شود، این شخص حاضر است برود دست یک رفتگر خیابان را ببوسد. این کشف از آن فقرش می‌کند. اینکه اینقدر برای دنیای خودش تلاش می‌کند؛ «یتشبهت بكل حشیش»؛ به هر چیزی متوسل می‌شود. یک شخصی که می‌خواهد پول زیاد پیدا کند، دنیا طلبی مالی دارد. البته مثالهای زیادی دارد؛ «دنیا طلبی مالی» دارد، «دنیا طلبی عنوان» و «دنیا طلبی شهوانی»، مصادیق زیادی دارد. این شخص نیازمندترین افراد است. به هر کسی، به هر چیزی، به هر وسیله‌ای تشبث پیدا می‌کند. به نظر من؛ این «وَجَعَلَ الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ»؛ معنایش فقر مالی فقط نیست. خیلی از دنیا طلبها هستند که به اندازه کوه، پول دارند، ولی همانی که به اندازه کوه، پول دارد، فقیرترین آدم است. اما کسی که هم و غمش خدا و آخرت باشد، و دنیا را به اندازه کفاف می‌خواهد، این عزت نفس دارد، این غنا دارد. لذا در ادامه‌ی روایت می‌فرماید «مَنْ كَانَتْ نِيَّتُهُ الْآخِرَةَ جَمَعَ اللَّهُ شَمْلَهُ وَجَعَلَ غِنَاهُ فِي قَلْبِهِ»؛ یک احساس بی‌نیازی، تمام قلب او را فرا گرفته است.

من همیشه تأکیدم این است که اینها را روی مثالهای جزئی پیاده کنیم؛ چون همین‌هاست که انسان را گیر می‌اندازد. فرض کنید یک جلسه‌ای تشکیل می‌شود، از ما دعوت نمی‌کنند، خبرش به گوش ما می‌رسد. ما با خودمان چه می‌کنیم؟ شروع می‌کنیم به اظهار ناراحتی پیش خودمان، چرا از ما دعوت نکردند؟ من از فلانی چه چیز کمتری بود؟ چرا فلانی را گفته‌اند و من را نگفته‌اند؟! گاهی اوقات دو ساعت فکر می‌کنیم، هزار معادله هم در همین قضیه درست می‌کنیم، هزار نفر را متهم می‌کنیم. اینها علتش چیست؟ علتش همین فقر است.

شخصی که غنا در وجود اوست، أصلاً نباید اجازه دهد فکری که دارد، در این امور اصلاً صرف شود. دعوت نکردند که نکردند. چقدر توانسته‌ایم همین مسأله را برای خودمان حل کنیم؟ مثلاً فامیل جلسه‌ای داشته باشد، درست از ما احترام نکند، جلسه‌ای مهم در شهر باشد، به ما توجه نکنند، در منزل خودمان بچه‌ها درست رعایت ادب نکنند، البته انسان یک وقت ناراحت می‌شود از این که چرا اینها ادب ندارند. اما یک وقت ناراحت می‌شود که چرا به من بی‌احترامی شده است. و إلا اگر همین بچه‌ی من نسبت به کس دیگری بی‌ادبی کند، شاید من تشویقش هم بکنم. این که ارزش ندارد. ولی در همین مسائل جزئی، در همین مسائلی که دور بر خودمان هست و مثل تار عنکبوت انسان را گرفته و خود انسان خبر ندارد، می‌توان تشخیص داد.

بعد هم می‌فرماید: آدم دنیا طلب، حواسش جمع باشد؛ «وَلَمْ يَأْتِهِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا كُتِبَ لَهُ»؛ در منزل، همانی که برایش مقدر است به همان اندازه دارد، بیشتر از او هر چه هم تلاش کند نمی‌شود. در مال همینطور، در عنوان همینطور. شما ببینید ما در تاریخ روحانیت، بزرگانی را داشتیم که از «جهت علمی»، قابل مقایسه با مثلاً اقران خودشان نبودند. اما آن اقرانشان، مرجعیت بسیار وسیعی پیدا کردند، اما آن شخص، یک نفر مقلد هم پیدا نکرد. حالا نمی‌خواهیم نام ببریم، ولی زیاد است. می‌توانید تاریخ را بخوانید ببینید که افرادی داشتیم از جهت علمی خیلی قوی بودند، اما این عنوان و منصب برای اینها نیامد و آنها خودشان هم دنبالش نرفتند. هر کسی یک حضّ و بهره‌ای دارد. یک کسی در خطابه، منبرش می‌گیرد، یک کسی فرض کنید که در تدریس، یکی در تألیف، اینطور هم نیست که خدا اگر به او چیزی داد، به دیگری هیچ چیزی ندهد. نه یک چیزی هم به این داده که به او نداده. افرادی بودند بیست سال مرجع شیعه بودند و الان اسمی از آنها در حوزه‌ها نیست. در همان زمان، بزرگانی بودند، الان کتابهایشان در قم و نجف محور تمام بحثهای بحث خارج است.

ما باید تلاش کنیم، واقعا ارتباط خودمان را با خدا قوی کنیم و کار را به خدا بسپاریم. فقط دغدغه‌مان این باشد که حضّ ما از قربش کم نباشد، بقیه هرچه می‌خواهد نباشد نباشد. انسان وقتی شب می‌خواهد بخوابد، واقعا ببیند که حضّ و مرتبه‌ی او در قرب به خدا چه مقدار است؟ اگر دید اینجا چیزی دارد، سجده شکر کند، اما اگر دید نه، این حسرت بخورد و فکری کند برای بیچارگی خودش. دنیا با تمام زرق و برقش، بالا و پایینش می‌رود. شما یادتان هست، امام(رض) با آن عظمت، اما الان در میان ما نیست. و لو افکار امام(رض)، راه امام، شاگردان امام، اینها بحمدالله هستند، و امام(رض) إن شاء الله برای همیشه در تاریخ حوزه‌ها و تاریخ شیعه زنده است، ولی آن عظمت ظاهری، با موت تمام می‌شود. در پیغمبر(ص) و ائمه(ع) هم همینطور، عظمت ظاهری با موت تمام می‌شود. این یک سنت الهی است، چیزی از اینها باقی نمی‌ماند، إلا آنچه که مربوط به وجه خداست، که آن باقی می‌ماند. هرچه در زمان حیاتمان، ارتباطمان را با خدا بیشتر کنیم، بیشتر باقی می‌مانیم، اگر در این جهت کوتاهی کنیم، عمرمان را به تباهی کشانیدیم و بهره‌ای نمی‌بریم. این روایت بسیار عالی و پر محتواسست، و البته خودتان هم فکر کنید، بهتر از من می‌توانید معنایش را بفهمید. این روایات را مد نظر قرار دهیم، تا دنیا می‌خواهد ذهن ما را مشغول کند، متوجه می‌شویم «مَنْ كَانَتْ نِيَّتُهُ الدُّنْيَا فَرَّقَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَمْرَهُ وَ جَعَلَ الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ لَمْ يَأْتِهِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا كُتِبَ لَهُ» .

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.